

گردانیده قرب هزار نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند. لشکر مخالف که عددشان زیاده از بیست هزار بود از پیش اندک نفری فرار اختیار نمودند و غازیان مظفر و منصور با غنایم نام‌محصور در لاهجان نزول اجلال فرموده سرهای ایشان را به درگاه عالم پناه فرستادند.

گفتار در قضایائی که در سنه ثمانین و نسمایه واقع گردیده

در این سال، سلطان سلیم پادشاه روم پرتو پاشا و علی پاشا را با کشتیهای بسیار و توپ و تفنگ بی شمار با طبل و کوس به تسخیر جزیره کرفوس ارسال نمود. ایشان با قرب سیصد کشتی روانه قلعه مذکور شدند و اطراف آن بلاد را تاخته لوای استیلا برافراختند. بعد از نهب آن دیار، با سپاه زیاده از قطرات امطار، متوجه کرید^۱ شدند. بعد از خرابی آن دیار در جزیره انجیل لنگر اقامت انداختند و از آن جانب والی و ندیک و حاکم اسفانیه [واری فلی پی شدیبه]^۲ که از جمیع سلاطین کفره و حکام فجیره به واسطه وسعت ولایت و کثرت سپاه امتیاز تمام داشت [دان جوان]^۳ را با صد و هشتاد قادرغه و شش ماونه و هزار توپ و بادلیج و در دایره های دهان هر قزغان نویی پنداری که اندازه دایره عظیمه افق است که کره زمین را به جای سنگ رعاده^۴ در دهن می دارد یا آن که ثقبه^۵ وسیع^۵ صبح است که

۱- ظاهراً منظور جزیره کرت Crete است.

۲- س: واری فلی - الف: واری فلی می شد: - م: داری فلی بین شدیبه نام -

منظور فیلیپ دوم پادشاه اسپانی است.

۳- س: آن جوانان - ن: دابخوان - م: داجوان - منظور دون ژوان پسر غیر شرعی

شارل پنجم است.

۴- س: عمارت - م: اعاده

۵- س: وثیق

حجر المنجنیق آفتاب را به دولاب چرخ گردون به آن ممر از درون چاه مغرب بیرون می آورد و قادرانندان در آن سفاین سوار بودند در توپ اندازی چنان ماهر که در یک میل راه کشتی حباب رادر روی دریا به سنگ قزغان زنند و کوه البرز را به ضرب بادلیج قطعه قطعه سازند ، به جنگ رومیان فرستاد . ایشان در حوالی جزیره انجیل لشکر انداختند .

چون پرتو پاشا و علی پاشا روزی چند در آن جزیره مکث کردند ، قراخواجه را با چند قادرغه به قراولی فرستادند [تا از گردش هفت اختر و نه سپهر حادثه ای که از خیر و شر و نفع و ضرر پدید آید خبر دهند] .

قراخواجه از دور سفاین سپاه و ندیک را دید و جنود اسفانیه را معلوم نکرد که همراه ایشان است و معاودت کرده به عرض پاشا رسانید که صلاح در آن است که متعرض ایشان نشویم . زیرا که لوندان^۱ به اوطان خود رفته اند و یراق جنگ توپ و تفنگ کم شده قادرغه های ما در جنب مانده فرنگان چون زورق هلال است در پیش دایره افق^۲ و کشتی ایشان در بزرگی فلک سیماست و در سرعت سیر سراب نما و در هر سفینه ای آن قوم بد اختر چندان مهره تفنگ و توپ و سنگ توپ و کلوله ضربزنگ موجود است که فنادق ستاره سیاره را جهت رمی احجار بسیار کم می شمارند . کسی را قوت مقاومت و تاب مقابله و مصادمت با کشتی های قوم فرنگ نمی تواند بود و به آن طایفه معارضه در سفاین به توپ و تفنگ نمی تواند نمود . در اعمال سفاین در روی دریا گویا چون سرطان بحری همه تن دست و پای و ناخن و چنگند و در فرو بردن خصم در روی \langle آب \rangle سرتاسر همگی نهنگ و در صنعت مجانیق و رعاده در غایت مهارت و اقتدارند و در سیاحت امصار و سیاحت اقطار دریابار چست و چالاک اند^{*} . علی پاشا قبول نکرده گفت :

۱- م ندارد

۲- م : بوندان (؟)

* تا ستاره بعد فقط در نسخه م

شعر

که ای شیر مردان رستم شعار مدارید اندیشه از کارزار
چرا پاکشیم از ره کینه پس نخسبید شب گور در خانه کس
رومیان سخن وی را به سمع رضا اصفا کردند و در کرداب بلا و لجه فنا
افتادند و کشتیها را به حرکت آورده به طرف مخالفان روانه شدند. بار اول علی-
پاشا به فرنگان حمله نمود. [دان جوان] با کشتیهای کوه ارکان از عقب
رومیان درآمده آغاز قتال و جدال نمود و از جانبین چون سحاب بهاری به جای
قطره های باران سنک قزغان و فرنگی و تفنگ ریزان شد.

نظم

چو سنک توپ از کشتی جهان گشت
هزاران کوه در دریا روان گشت

تفک شد ز خون ساقی بزم جنگ

که در آستین داشت نقل فرنگ
و از آتش قزغانهای سطر و هموار و از صدای توپهای صاعقه کردار حالت
موعود و اذا البحار سجت^۱ به ظهور آمد و از تصاعد بخارات ضربزن و توپهای
کونا کون بحر نیلگون در زیر فلک بوقلمون نمایان شد.

بیت

ز دود تفک اندر آن رزمگاه مه نو چو ابروی خوبان سیاه

و سرداران مشرکین و دلاوران کفار لعین به ضربه های توپ های سنگین
سفاین رومیان را پاره پاره گردانیدند. در اثنای گیرودار، جمعی از فرنگان بی دین
که در کشتی علی پاشا محبوس بودند خلاص گشته سر علی پاشا را از تن جدا کرده

۱- ن: دابخوان - س: آن جوان

۲- سورة التکویر ۶

بر سر ند (۴) آدیختند . بنا بر آن ، سپاه روم راه انهزام پیش گرفته فرنگان کشتی پرتو پاشا را شکستند . پاشای مذکور در آب افتاد و رئیس خاکبی از غایت چستی و چالاکی به چنگال وی را به کشتی خود آورد و قلیچ علی سه عدد کشتی فرنگان را گرفته سالمأ غانماً از آن معرکه بیرون رفت . کافران رومیان را تعاقب کرده قرب صد و هفتاد کشتی را گرفتند . قراخواجه و رئیس قاسم و رئیس صالح در رئیس قرامان را با جمعی کثیر از رومیان به قتل آوردند . پرتو پاشا پریشان و بد حال به استنبول آمد .

[محاربه نمودن عسکری خان با کناز ایوان]^۱

در این سال ، عسکری خان والی قرم به اتفاق فرزندش دولت گرای خان با طبل و کوس به تسخیر روس در حرکت آمد . والی روس کناز ایوان که به الغبیک اشتهار یافته بود جنود آن دیار را جمع کرده به جانب ایشان توجه نمود . از آب آقه^۲ عبور نمود . در بلده سکه [که سرحدش]^۳ بود نزول کرده خاطر به رزم و پیکار نهاد . چون خانان بدان حوالی رسیدند ، دو قول آراسته از دو جانب حمله نمودند . آتش حرب افر و خته گشت . عسکری خان با جمعی قادرانندان فرود آمده آغاز شبیه نمودند . تیر جگر دوز چون نور بصر در دیده و چون عقل در دماغ جای می گرفت . فرزین صفت سوار را به زمین و پیاده را برزین می دوخت .

بیت

خدانگ زره دوز نا اتمید ز خون دلیران شده سرخ بید

۱- ن: گفتار در قضایائی که در بلاد ماوراء النهر واقع شده - م: ذکر قضیه ای که در بلاد روس واقع شده .

۲- ن: آغه - م: آنه - ظاهراً رودی است در جنوب مسکو که امروز oka خوانده می شود و به ولگا متصل می شود .

۳- ج: سرحد سیتنا

تفنگ مرکک آهنکک آتش زخم شرار از زمین ناورد به پروین می‌رسانید. در اثنای ستیز و آویز، پس از آن که دولت گرای خان نیز کوششهای مردانه و حمله‌های دلاورانه نمود، روسیان هجوم کرده وی را دستگیر کردند. بنا بر آن عسکری خان فرار نمود. کفار ایشان را تعاقب نموده جمع کثیر را به قتل آوردند.

گنبدار در قضایائی که در میان ازبکان واقع شده

در این سال، میرزا علی بیگ نایمان از تنم خان روگردان شده به بخارا نزد عبدالله خان رفته تسخیر بلخ به نظر او آسان نمود. بنا بر آن، خان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور کرده در حوالی بلخ شادروان عظمت و اقتدار بر فاک دوار برافراخت. تنم خان در دیوار بست متحصن شده قریب هشت ماه آن طایفه گمراه با یکدیگر مجاربه نمودند. آخر الامر تنم خان بعد از عهد و پیمان و سوگند به قرآن از قلعه هندوان بیرون آمده با خان ملاقات کرد و خان حکومت بلخ را به میرزا علی بیگ نایمان رجوع نموده، با سپاه زیاده از قطرات باران، متوجه اند خود و شبرغان گردید. ازبک سلطان بن رستم خان بن جانی بیگ سلطان والی آن دیار چون از توجه آن پادشاه عالی تبار خبردار شد، بی‌استعمال سیف و سنان، عروس آن مملکت را طلاق داده به خدمت خان شتافت. خان ایالت آن قصبه را به یکی از ملازمان رجوع کرده روانه بخارا گردید.

وقایع متنوعه

در این سال، آتشی در آسمان [به رنگ ستاره] ^۱ در جنب قطب شمالی ظاهر شده تا مدت نه ماه [هلالی] ^۲ امتداد یافته آخر از نظرها غایب شد. قبل از این در زمان انس ^۳ پادشاه روم که معاصر قباد پدر انوشیروان بود این نوع علامتی در

۱- م : شم خان

۲- م فقط

۳- چنین است در نسخه چاپی و در منتظم ناصری که نوشته حسن بیگ روملو را کله-۱-

قطب شمالی واقع شد ، مدت هفت ماه امتداد یافته آخر به طریق خاکستر فروریخته بعد از آن علت طاعون در بلاد روم واقع شد .

هم در این سال ، در بلده قاین [غله تسعیر تمام یافته احوال اهالی آن مملکت به سرعت (۴) افتاده بود] شبیه به گندم چیزی بارید که مردم از آن نان پختند [و حاکم آن جا ، ولی بیک استاجلو ، جهت شاه دین پناه از آن فرستاد]^۲ .

متوفیات

هم در این سال ، جناب افادت مآب قدوة العلماء و المتبحرین مصاحح الدین لاری [در بلده آمد]^۲ از عالم فانی رحلت نمود . ایام حیاتش قرب نودسال بود . جناب مولوی در خدمت امیر غیاث الدین منصور شیرازی شرط تلمذ به جای آورد . بعد از آن به بلاد هند شتافته صدر همایون پادشاه گشت . بعد از فوت آن پادشاه عالی جاه ، به زیارت حرمین شریفین متوجه گردید . در اثنای راه کشتی شکسته چهار صد مجلد کتابش تلف گشت . مولانا به مشقت تمام از تلاطم دریای زخار به ساحل نجات رسیده به بلده استنبول شتافت و ساطان سلیم پادشاه روم وی را رعایت کرده آخر به بلده آمدش فرستاد . از جمله تصانیفش : حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و حاشیه بر شرح جامی و حاشیه بر انوار فقه شافعی و شرح شمایل ترمذی بر حدیث و تفسیر سوره انا انزلناه^۲ و تاریخ آل عثمان که الآن پادشاه روم اند و رساله‌ای در شطرنج و رساله‌ای در بیطاری . * *

→ به کلمه نقل کرده و نسخه م : زانس . دو نفر از امپراطوران روم شرقی معاصر با قباد بوده‌اند یکی آناساز اول anastase (۵۱۸ - ۴۹۱ میلادی) و دیگری جانشین وی ژوستن

اول (۵۱۷ - ۵۱۸ م .)

۱- شاید : عسرت

۲- م فقط

۳- سورة القدر

گفتار در قضایائی که در سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده قتل اجلاف تبریز

در این سال، قتل اجلاف تبریز واقع شد. سبب آن که شاه دین پناه حکومت تبریز را به الله قلی بیگ [ولد شاه قلی سلطان] ^۱ استاجلو رجوع نمود. مردمان درب [ویجویه] ^۲ ملازم او را گرفته ایدای ^۳ بسیار کردند. خدمتش به واسطهٔ قلت اعوان و انصار تنزل نموده به تضرع و زاری ملازم خود را خلاص نمود. بعد از چند روز، مجرمی را به قتل آورده اقربای مقتول وی را در مزارات کجیل ^۴ دفن کردند. جناب حاکم مذکور اراده کرد که نبش قبر او کند. جمعی از رفود و اوباش به منع آن بدمعاش مشغول شدند. حضرتش، بعد از استعمال سیوف و رماح، راه فرار پیش گرفت. در خانهٔ خود متحصن شد. اجلاف شمشیر کین از غلاف بیرون آورده بعضی از ملازمان [معتبر] ^۱ او را مجروح و بی روح ساختند. چون شیاطین اجلاف از شیشهٔ ضبط بیرون آمدند دست به نهب و غارت دراز کردند. زنان را در پیش شوهران و اقربا و غلمان را در پیش امهات و آبا آلودهٔ زنا و لواطه و روسیاه و رسوا می ساختند و سادات و قضاة و اعیان و اشراف و ضعیع و شریف و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و غریب و شهری چنان از بیم ایشان سراسیمه گشتند که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید. مواسا و مدارا در میان مردم نماند و در هر کوچه یکی از آن اجلاف لوای استیلا بر افراخت: پهلوان یاری در درب سنجار ^۵ و نشمی

۱- م فقط

۲- س: درجویه

۳- م: اهانت و آزار

۴- س: کجیل

۵- م: درسنجاران

در درب و بجویه^۱ و شرف پسر مصطفی لنگ در درب سرو و [شیخی کارد زن]^۲
 در مهاده مهن و آقا محمد در درب نوهر و پهلوان عوض در میدان و اصلان در درب-
 اعلی و میرزای ملکائی با گو کجه در محله شتر بانان^۳ و علای حسن جان در شش-
 کیلان. قرب دو سال در میان این قوم بداختر جدال و قتال بود. با آن که چند
 نوبت امرای و ارکان دولت به عرض اشرف رسانیدند که دفع این طایفه بی دولت از
 واجبات است. شاه دین پناه گوش به سخن ایشان نکرده به اندیشه آن که شاید
 ترك فتنه و فساد کنند تا رعایا مستحق قتل نگردند و ملک چنان ویران نشود.
 آن روز بر کشتگان مطلقاً متنبه نشدند و از کمال شقاوت و جهالت بر طغیان و
 عصیان اصرار نمودند. تا آن که شاه دین پناه یوسف بیك استاجلو را که به عقل و
 کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود.

شعر

چو فکر اهل حکمت دور بینی
 چو طبع آخر اندیشان امینی
 چو رای خرده دان در کار بستی
 به يك تدبیر صد لشکر شکستی

بدیهه او در نظم لطایف چون در خوشاب و نظر او در حل دقایق آتشی بود
 در عین التهاب به حکومت تبریز فرستاد و حضرتش اجلاف را قسم داد که دیگر
 مخالفت نکنند و ایشان [به کدخدایان ضامن دادند]^۴. بعد از چند ماه، پهلوان
 یاری آغاز مخالفت کرده دو نفر^۵ از ملازمان حاکم را به قتل آورد. بنا بر آن،
 اجلاف بنیاد فتنه و فساد نمودند.

۱- س : درجویه

۲- س : پسرشال دوز - ن : کارزد - شاید هم شیخی گازر

۳- م : محله کوچه

۴- س : را به کدخدایان ضامن داد

۵- ن ، م : دو سه نفر

نظم

ز يك فتنه انگيز شوریده كار
 بسی فتنه برخواست از هر کنار
 هزاران فدائی به جوش آمدند
 چو پیل دمان درخروش آمدند
 بنا بر آن ، یوسف بیک عرضه داشت به پایه سریر اعلیٰ فرستاد که عدد آن
 قوم زیاده از چهارصد نفر نیستند و نیز اکابر و اهالی آن بلدهٔ جنت نشان از ایشان
 کمال شکوه کردند و گفتند :

شعر

که ای عالم آرای اقلیم کبر
 ز بیداد اینها بر آمد نفیر
 از ایشان جهانی پریشان بود
 خرابی این ملک از ایشان بود
 علما نیز به قتل ایشان فتوی دادند . بنا بر آن ، فرمان همایون شرف نغان
 یافت که سهراب بیک ولد خلیفهٔ انصار با جنود بسیار به مدد یوسف بیک روند و از
 صلاح او تجاوز نکنند . چون آن سپاه یصال کرده به میدان صاحب آباد آمدند ،
 یوسف بیک نیز با جمعی از اهل ستیز به ایشان پیوست . دود حیرت و دهشت پر
 دماغ اجلاف راه یافته اجامره و سردارشان یاری چون وحوش شکاری بهر جانب
 که رو آوردند راه خلاص و مناص مسدود دیدند . از بیم جان در سوراخها و نقبها
 خزیدند . یوسف بیک ضامنان را گرفته آغاز تشدد نمود . ایشان تفرج نمودند
 اکثر ایشان را [به دست آورده]^۱ به قتل آوردند و سرداران رفود و او باش قلاش
 بدمعاش را از دار عبرت آویختند . مثل کوه کججه و نشمی و شرف و شیخی^۲ کازر و
 حسن چکمه دوز و حاجی دراز و شاهعلی چرتک و [میرزای بابا قلی و حسن
 سبزی فروش]^۳ . سوای اینها موازی صد و پنجاه نفر به قتل رسانیدند و یاری و

۱- م : به دست دادند

۲- س : شنجی

۳- م : میرزای ده ده قلی و شاه نظر قبله و حسن کور سبزی فروش

پهلوان عوض و علای حسن جان در خانه سهراب بیک محبوس بودند. ایشان سهراب بیک را تطمیع کرده حمایت ایشان می کرد. آخر یوسف بیک به دلایل عقلی و نقلی سهراب بیک را مازم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان یوسف بیک نمودند. بعد از کشتن، سرهای ایشان را در میدان تبریز بر دار زدند. بنابراین، آتش فتنه آن قوم فرو نشست.

از نوادر اتفاقات آن که [پهلوان عوض قلابی مدت سه سال نگاه داشته بود. وقتی که چوب دار را می ساختند آن قلاب را در آورده در دار نصب کرد. روزی که سر او را بردار زدند به همان قلاب بند شد].

گشتار در گرفتن جلال الدین اکبر پادشاه گجرات را

در اوایل سال، جلال الدین اکبر پادشاه عزیمت دیار گجرات و کوشمال حکام آن بلاد به ابلغ و جهی تصمیم داد. با امرای عالی قدر و طایفه ای از بهادران شمشیرزن و نیزه گذار ایلغار فرمود. در اثنای راه، محمد ابراهیم که از نبایر سلطان حسین میرزا بایشرا بود دوچار خورده جنگی عظیم به وقوع انجامید. محمد ابراهیم از بیم دلی به دو نیم راه فرار پیش گرفت. پادشاه ظفر معتاد، در بلده احمد آباد [تحت^۲] گجرات، نزول نموده حکومت آن دیار را به میرزا عزیز کو که رجوع رجوع کرده به شهر آگره علم مراجعت برافراشت.

در غیبت پادشاه ستوده صفات، محمد حسین میرزا والی گجرات، با سپاه بسیار همه پیل افکن و شیرشکار به عزم قتال و جدال، به حوالی احمد آباد آمد. چون این خبر به پادشاه والا کهر رسید، از آگره بیرون آمده ایلغار نمود. چنانچه در

۱- م: قلابی به دست پهلوان عوض افتاده بود در مدت سه سال آن را نگاه داشته

بود. وقتی که در میدان چوبهای دار را ترتیب می نمودند آن قلاب را داد که در چوب دار نصب کردند. اول سری که در آن قلاب بند کردند سر پهلوان عوض بود.

۲- م فقط - پای تخت؟

نه روز به شهر احمدآباد رسید. در آن اوان، میرزا عزیز کو که با محمد حسین میرزا در زد و خورد بود. به يك دم تار و مار در آن سپاه نابکار انداخت و صاعقه شمشیر آتشبارش لشکر او را نیستان وار درهم سوخت و محمد حسین میرزا به قید بی خلاص و قهر بلامناس گرفتار شد. در این فتح، غنیمت فراوان و نعمت بی پایان از درهم و دینار و جواهر بی شمار در دست جیش ظفر شعار افتاد. پادشاه حکومت آن دیار را به میرزا عزیز کو که رجوع نموده به آکره مراجعت کرد و منشیان بلاغت- شعار به موجب فرمان فتح نامه‌ها نوشته به اطراف هندوستان فرستادند.

وقایع متنوعه

هم در این سال، در دارالارشاد اردبیل علت طاعون واقع شده قریب سی هزار کس از شهر [ویرون شهر] و نواحی نقاب تراب بر روی گرفتند.

هم در این سال، شاه دین پناه وزارت دیوان اعلیٰ به سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی رجوع نموده و استیفای دیوان اعلیٰ را به میرزا- شکرالله اصفهانی قرار داد و مبلغ پانصد تومان تبریزی به واسطهٔ مرسوم^۲ هر پیک مقرر شد.

متوفیات

در این سال، قدوة المحققین و افضل المتأخرین مولانا عبدالله یزدی در عربستان از عالم انتقال نمود. جناب مولوی نزد خواجه جمال الدین محمود شرط تلمذ به جای آورده بود. از جمله نتایج قلم خجسته رقمش: حاشیه بر حاشیهٔ قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و شرح بر تهذیب منطق.

گفتار در قضایائی که در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده

در این سال، مزاج^۱ شاه دین پناه از جاده اعتدال به سرحد اعتلال انتقال نمود و تب محرق بر ذات پسندیده صفاتش عارض شده دلها هر اسان و خاطرها پریشان گشت و میان امرا و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد. مولانا غیاث الدین علی، که به کمال علم و معرفت از چهره ماه برص می زدود و به وفور تجربه و ممارست از پیکر خورشید یرقان می برد، به شربت ملایم و موافق رفع مرض کرد.

شعر

شاه شرق از بهر آن خورده است میمون شربت

تا شود صافی دماغ قالبش مانند روح

این تکلفها چه حاجت چون بدو بخشیده اند

قالبی چون جان عیسی مدتی چون عمر نوح

خلایق جان تازه یافته نذور و صدقات به ارباب حاجات رسانیدند. * *

هم در این سال، پادشاه فرنگک^۲ دان سباستین^۳ که به پرنگال^۴ اشتهار دارد

ایلچیان با بیلکات و تبرکات که دیده اهل بصارت از رؤیت آن خیره می شد به درگاه

عالم پناه فرستاده. قبل از این چون بی ادبی چند از ایشان سر زده بود، مثل انهدام

مسجد و احراق کلام مجید، بنا بر آن ایلچیان منظور نظر التفات نگشته جمعی از

امرا را به تأدیب آن قوم بی دولت نامزد کردند. * *

متوفیات

سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان

سلیمان

۱- مزاج با ابتهاج مبارک

۲- تصحیح قیاسی - م: دان شستبها که پردکال اشتهار . . . - ن: شبستیا -

س: سبستان

مراد بن سلطان محمد ابن ایلدرم بایزید بن سلطان مرادخان بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیا الب بن قزل بوقابن بایندر بن اجولجع آقابن طغان^۱ بن قیدسون بن نویقور بن باقی آقایب ابن صونجق آقابن نختمور بن یوساتی بن ککک علی^۲ بن اغوزبن قراخان در این سال، در ششم رمضان در بلده استنبول متوجه عالم بقا گردید. وزیر اعظم محمد پاشافوت او را از امر او و ارکان دولت پنهان کرده سلطان مراد را غافل به شهر آورده بر تخت سلطنت نشاند و جمیع برادران را هلاک کرد.

سلطان عثمان اول دولتش ششصد و هشتاد و نه. فوئش در هفتصد و بیست و هفت. ایام سلطنتش سی و هشت سال. ولایتی که مسخر کرده: قراحصار، بلده از نیک^۳، شهر بورسا.

اورخان سلطنتش در هفتصد و بیست و هفت. فوئش در هفتصد و پنجاه و نه. مدت سلطنتش سی و دو سال. ولایتی که مسخر کرده [آفه یوزبولی مدونی قو کر به]^۴ اونک. مدی. طرقلی. قس اوه. بالی کسری. الوباط. کلی بولی.

سلطان مراد جلوسش در هفتصد و پنجاه و نه فوئش در هفتصد و نود و یک. ایام سلطنتش سی سال. ولایتی که فتح کرده: بلده انکوریه. سلطان کوبی. دمه. توقی^۵. ابله. بلده ادرنه. ولایت کاشان. کوملجنه. بغا. ولایت حمید. گرمیان

۱- س: طغان

۲- س: ککک علی

۳- س: ادنک - ن: اونک

۴- س: بازی بولی. مدونی. تور کر به - م: آفه. یاری. بولی. مدونی.

قو کریم. - ظاهراً صحیح آن باید چنین باشد: آف بازی. توز بازاری. بولی. مدونی. ترکیوکیا (= جوقة حصار)

۵- س: دمه تو که. منظور شهر دیموتیکا (= دیموطیقه) است.

سرز . قره فریه . ماصره (؟) ولایت سنکک^۱ .

ایلدرم بایزید جلوسش در هفتصد و نود و یک وفاتش در هشتصد و پنج . مدت سلطنتش چهارده سال . ولایتی که فتح کرده : قرات ادا که معدن نقره است . دنی . اله شهر . سرخان ایلی . ایدین ایلی . نیکی بولی . سلی سلی^۲ . شهر سیواس . بلده ملاطیه . نصف ولایت قرامان . طراقلی .

امیر سلیمان اول دولتش در هشتصد و پنج . قتلش در هشتصد و دوازده . مدت سلطنتش هفت سال .

موسی چلبی سلطنتش با شرکت سلطان محمد سه سال .

سلطان محمد سلطنتش سیزده سال . فوتش در هشتصد و بیست و پنج .

سلطان مراد جلوسش در هشتصد و بیست و پنج . فوتش در هشتصد و پنجاه و پنج . ایام سلطنتش سی سال . ولایتی که گرفته : منتشا ایلی . سرخان ایلی . ایدین ایلی . سوری حصار^۳ . بروج . سمندره ، نوابری ، قوجه جوق حصار^۴ .

سلطان محمد جلوسش در هشتصد و پنجاه و پنج . فوتش در هشتصد و هشتاد و شش . ولایتی که مسخر کرده : بلده استنبول . ولایت بوسنه . ولایت ارناتوت . بلاد قرامان که هفت شهر است . ولایت اسفندیار که قسطنطنیه و سینوپ و جزیره العشاق است . ولایت خرساک . بلده کفه و موره و اغربوزه . جزیره مدالی . قراحصار . جانیک اعلی و جانیک سفلی . ولایت علائیه . قلعه طرول . قویونلو حصار . ولایت اینوس . ولایت زرنوق . ولایت اناجره^۵ ولایت غزنو اعلی (؟)^۶ ولایت منکوب . تفصیل

۱- ن : سنکک - م : سنکک . - مقصود شهر سالونیک Salonique است .

۲- م : سلیلی - ظاهراً منظور شهر سیلستره است .

۳- س : سنوریه حصار - م : دستوریه

۴- س : قوج حصار

۵- ن : اماجره - م : اماصره . آیا مقصود ناحیه آماستریس Amastris است ؟

۶- م : غراو اغلی

ولایات در مجلدات سابق نوشته شده .

سلطان بایزید جلوسش در هشتصد و هشتاد و شش . وفاتش در نهصد و هیجده .
مدت سلطنتش سی و دو سال . ولایتی که فتح کرده : آق کرمان . جزیره عینه بختی .
قرون و متون و قلعه کلی .

سلطان سلیم جلوسش در نهصد و هیجده فوتش در نهصد و بیست و شش ایام
سلطنتش هشت سال . ولایتی که فتح کرده : شام علیا و شام سفلی که آن هفده شهر
است . ولایت مصر که بیست و هفت شهر است . ولایت دیار بکر که هشت شهر است .
ولایت مرعش و بعضی از آذربایجان تا اخلاط و در حریم شریفین زادهما الله
تعظیماً و تکریماً خطبه به نام او خواندند .

سلطان سلیمان اول سلطنتش در نهصد و بیست و شش . وفاتش در نهصد و هفتاد

و چهار .

ایام سلطنتش چهل و هشت سال . ولایتی که گرفته : عراق عرب . بصره .
شهر زور^۱ . قطیف . بلاد احصا و بعضی از بلاد یمن و ولایت سواکن . از کردستان
داوایی . از آذربایجان قلعه وان و اخلاط با توابع و لواحق . از کردستان بتلیس
و از دیار فرنگ بلغراط . اوره دوس^۲ ، بودن که پای تخت پادشاه انکروس بوده .
جزیر . سقز . از مغرب زمین بلده طرابلس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب .
سلطان سلیم اول دولتش در نهصد و هفتاد و چهار . فوتش در نهصد و هشتاد
و دو . مدت سلطنتش هشت سال . ولایتی که فتح کرده : جزیره قبرس و حصار

عاقل بند (؟)^۴

۱- م : هیجده

۲- م ، ن : شهره زول

۳- م ، ن : اره دوس - الف : اردوس . مقصود جزیره رودس Rhodes است .

۴- م : عاقل تید (؟) - نامی بدین صورت در جزو قلاع مفتوحه در زمان سلیم دوم

نیافتیم . زیرا وی جز فتح قبرس و تصرف قلعه کوبکان و چند دژ کوچک پیروزی دیگری
نداشته است .

و از اتفاقات آن که هر که سلیم نام بوده هشت سال سلطنت کرده و هر اد نام سی سال و بایزید نام دستگیر شده: ایلدرم بایزید به دست امیر تیمور، سلطان بایزید به دست سلطان سلیم و بایزید ثالث که پادشاه نبود در قزوین گرفتار شد. هم در این سال، لوند بن گر کین که مدتها در بادیه کفر و ضلالت سرگردان بود وفات یافت. کیخسرو ولد گر کین بن لوند بر قالیچه امارت نشست. الکساندر^۱ [پسر کیخسرو^۲] پناه به موضع قزق برد. کیخسرو با سایر ازناوران متوجه قزق گردید. الکساندر با جنود جوشن ور در برابر آن قوم بد اختر در حرکت آمد. آن دو سپاه کینه خواه به هم رسیده تیغ جلادت از میان کشیده قتال فاحش میانشان واقع شد. کیخسرو در آن معرکه به قتل آمد. الکساندر به جای پدر بر مسند حکومت قرار گرفت. ملازمان خود را به درگاه شهریار بحر و بر فرستاد [که من غلامم^۳]. سید معصوم بیگ صفوی را به خلعت و تاج و کمر و اسب بازمین زر ارسال نموده حکومت گرجستان را به وی عنایت نمود.

[میرزا قاسم گونا بادی که از مشاهیر زمان خود بود، در این سال مرغ روحش قفس قالب شکسته، به ریاض قدس پرواز کرد. چون جایزه شاه ناهه به مشارالیه نداده بودند این چند بیت در شکوه گوید.

نظم

بریدم زبان طمع خامه را	که خاصیت این است شهنامه را
ز دنوان طمع عین بی دولتی است	کمال زبونی و دون همتی است
در این باغ دوران که بی رگ نیست	عطای لثیمان کم از مرگ نیست ^۴ .

۱- س همه جا: آل اسکندر - م همه جا: اسکندر

۲- م فقط

۳- م فقط

۴- س ندارد

[از منظوماتش شاه نامه حضرت شاه اسماعیل . شاهرخ نامه . لیلی و معجون
و کوی و چوکان .]^۱

گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده
چون خسرو انجم به نقطه اعتدال ربیعی رسید ، گل و لاله و سبزه در باغ
و راغ دمیدن گرفت .

نظم

زدا ز زیر لاله برون سبزه سر
چو سلک بریشم ز عقد کهر
عیان صورت گل در آب زلال
چو دیبای هندی و تمغای آل
شده آب را عکس غنچه حباب
ولیکن حبابی نکو زیر آب
در اوایل این سال ، عبدالله خان ازبک عساکر بلخ و بخارا و حصار شادمان
را جمع آورده کوچ بر کوچ متوجه غر جستان گردیده در کنار آب کوهک نزول
نمود و از آن جانب بابا سلطان ولد براق خان به اتفاق برادران با جنود اله جیان^۲
زیاده از ریک روان و مور بیابان به صوب اعادی نهضت نمود . چون کنار آب
کوهک محل نزول سپاه نصرت یزک گردید ، ازبکان به امر بابا سلطان جسر بسته
عبور نمودند . چون این خبر محنت اثر به عبدالله خان رسید پای استقامتش لغزان
گشته^۳ راه فرار پیش گرفت و از ترس سپاه ماسطوت در دیده مور راه می جست
و از هر اس لشکر مارشمار به کردار مور پر بر آورده [روی به هزیمت نهاد]^۴ .

بیت

نور دیده وادی به وادی جهان
پری وار از دیده ها شد تهان

۱- م فقط

۲- م : آله چنان

۳- م : بی قرار گشته

۴- م فقط

بابا سلطان ، بنا بر نفاق برادرش درویش خان ، به دیار خود معاودت نمود .
به استصواب امر او ارکان دولت درویش خان را گرفته ولایت تاشکند را متصرف شد .

وقایع متنوعه

در این سال ، حاجم خان^۱ والی خوارزم که به زیور حسب و حلیه نسب و قدم
خاندان و شرف دودمان آراسته بود فرزند خود غمگلی سلطان را به پایه سریر اعلی
فرستاد . شاهزاده های عالی منزلات و امرا و ارکان دولت به استقبال استعجال نموده
وی را به اعزاز و احترام به درگاه شهریار گردون غلام آوردند . شاه دین پناه
خلعت های طلا دوخته و نیاب زربافته و تاج و کمر شمشیرهای [بند زر]^۲ و اسب
و استر و دینار و درهم به وی کرم کرد .

گفتار در قضایائی که در سینه اربع و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده

انتقال شاه دین پناه از عالم فانی به جهان جاودانی

در این سال ، عرض مرض بر جوهر ذات شاه دین پناه مستولی گشت . قهرمان
طبیعت که مدبر مملکت قالب بود ، از صلاح مواد و تعدیل مزاج عاجز گشت و روح
حیوانی که حامل قوای جسمانی است فتور یافت . هر چند حکمای مسیحی و
اطبای حذاقت شیم مثل مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابونصر ولد مولانا صدر
الشریعه کیلانی در معالجه کوشیدند فایده بر آن مترتب نشد . مرض یومافیوما^۳
چون اندوه مسلمانان زیاده می گشت و قوت روز به روز سمت تناقض می پذیرفت .

نظم

در این دقیقه بماندند جمله حکما

که آدمی چکند با قضای و کن فیکون^۴ ،

۱- ن : حاجیم

۲- م : شمشیر زرین

۳- عنوان و اشعار در نسخه ن نیست .

۴- سورة البقرة ۱۱۷

اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

به لای عجز فرو رفت پای افلاطون

صلاح طبع چو سوی فساد روی آورد

بماند بیهوده در چنگک بوعلی قانون

از صدای فلکی و ندای ملکی به گوش هوش او می رسید:

شعر

رو آر به ملک جاودانی

زین ششدر بی ثبات فانی

در وادی لامکان قدم زن

بر طارم آسمان علم زن

هوش و دل و جان در آن حرم نه^۱

در مملکت قدم قدم نه^۱

لاجرم آن صاحب تاج و سریر دل بر واقعه ناگزیر که لازمه بر ناپیر است

اهاد، در شب سه شنبه پانزدهم شهر صفر شاهباز روح پر فتوحش از آن تنگنای قفس

این بشیاد^۲ به عالم قدس پرواز نمود.

بیت^۴

رفت ز دنیای دون شاه سلیمان مکان

گشت دلیل رهش رحمت پروردگار

با خلف خود گذاشت مسند شاهنشهی

کرد رها تاج و تخت ماه صفر در بهار

کردم از اندیشه من پرسش تاریخ سال

گفت بگو سال بود نهصد و هشتاد و چار

۱- این مصراع در نسخه م نیست

۲- ن: کان پرده سراترا حرم به

۳- س: بی نیاز

۴- عنوان و ابیات در نسخه ن نیست.

[چون ^۱] ابو نصر در معالجه خیانت کرده بود اوراق بقا را بده باد فنا داد* * .
ایام زندگانی آن حضرت شصت و چهار سال و یک ماه و نوزده ^۲ روز . مدت سلطنتش
پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز . دیگر به ، نیابت شاه اسماعیل ، هشت
سال سلطنت خراسان کرده بود .

بیت

اگر صد سال مانی و ریگی روز بیاید رفت از این کاخ دل افروز
در اسلام غیر از مستنصر بالله علوی کسی این قدر سلطنت نکرده است .
[در ایران از زمان بهرام گور تا تاریخ هجری که نهصد و هشتاد و پنج می شود ،
قرب هزار و دو بیست سال است کسی این قدر سلطنت نکرده است .] ^۳
[القصة ^۴] شهری که به عیش و طرب چون صحن ارم خندان بود به یک صدمه
صور صفت چون عرصه قیامت در جوش و خروش آمد . فزع روز اکبر و علامات
دشت محشر در میان طوایف بشر مشاهده شد . خروش و زلازل در آن منازل افتاد و
دیده خلائق از فراق او خوناب می پاشید و روزگار به ناخن حسرت چهره آمال
می خراشید و مردمان در بحر حیرت افتادند . قوافل غم و الم در فضای ضمیر بر نا و
پیر بار بگشاد و سادات و قضاة و علما و عامه رعایا و کافه برابا چون زبانه شمع
بر حیات خویش لرزان بودند که تا روز رسته زندگانی از مقطع مقرض سیاست
چگونه خلاص یابد .

اما شمخال سلطان چر کس و بسیار کس به اراده آن که دستبرد نمایند
به میدان طویل در آمدند و امر او را در کان دولت و اعیان حضرت منازل خود را محکم

۱- م : به ادعای آن که

۲- س ، م ، بیست و پنج روز

۳- ن ندارد .

۴- م فقط